

تحلیل اسطوره‌شناختی عروس گولی^۱

از آیین‌های باروری گیلان

جهاندوست سبزعلیپور*

استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت

چکیده

اسطوره‌های سراسر دنیا شباهت‌های زیادی با هم دارند؛ به همین دلیل اغلب اسطوره‌های جهان را می‌توان ذیل چند الگو طبقه‌بندی کرد. آیین‌های رایج در جامعه از حوزه‌هایی‌اند که در آنها می‌توان به دنبال اسطوره‌ها گشت و پس از شناخت جنبه‌های اساطیری، آنها را با هم مقایسه کرد. آیین‌های نوروزی ایران- که شکل‌های مختلفی در سراسر کشور دارند- رسوباتی از چندین اسطوره در خود نهان دارند که یکی از آنها، اسطوره باروری و ایزد نباتی است. این اسطوره در ایران نمودهای بسیاری دارد که «سیاوش» یکی از آنهاست. نگارنده بر این باور است که در آیین «عروس گولی» گیلانی نشانه‌ها و عناصری هست که در اسطوره‌های باروری سایر ملت‌ها گزارش شده است؛ یعنی این نشانه‌ها این احتمال را که عروس گولی یک اسطوره باروری است، تقویت می‌کند و ضرورت پژوهش بیشتر درباره آن را آشکار می‌کند.

در این مقاله سعی شده است ضمن معرفی اسطوره باروری و آیین عروس گولی در ایران، دو نمونه مصری و یونانی اسطوره باروری و یک نمونه عروس گولی غیرگیلانی با عروس گولی گیلانی مقایسه شود. نشانه‌شناسی اسطوره باروری و عروس گولی، تطبیق و بررسی نشانه‌ها با هم، ذکر ویژگی‌های ایزد نباتی در اسطوره‌های ایرانی و مقایسه عروس گولی با رپه‌هوبین و سیاوش از بحث‌های دیگر مقاله است.

واژه‌های کلیدی: اسطوره‌شناسی، جشن‌های نوروزی، عروس گولی، کوسه، سیاوش،

کوسه گلین.

* نویسنده مسئول: sabzalipor@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۰/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۱/۲۴

۱. مقدمه

اسطوره‌ها را کوششی برای تبیین چگونگی خلق جهان و تعیین هدف و جایگاه انسان در این پهنهٔ عظیم، با روشی خیالی و شاعرانه یا غیرمستقیم دانسته‌اند. از آنجایی که انسان موجودی سمبل‌ساز^۱ است (ر.ک: کاسیر، ۱۳۸۷)، نمی‌تواند بدون اسطوره باشد؛ زیرا میل ابتدایی انسان به اسطوره‌سازی در همه‌جا یکسان است (کوپ، ۱۳۸۴: ۲۴). همه یا اغلب اسطوره‌های جهان را می‌توان ذیل چند اسطوره گردآوری و طبقه‌بندی کرد. نمونه‌هایی از این شباهت‌ها را بیرلین (۱۳۸۹) در *اسطوره‌های موازی* نشان داده است.

از آغاز تا کنون، مکتب‌های اسطوره‌شناسی بزرگی در کار تفسیر و تبیین اسطوره‌ها بوده‌اند (ن.ک: بهار، ۱۳۷۶: ۳۵۴-۳۶۸). مفسران بزرگی که در جهان اسطوره‌شناسی و نقد اسطوره‌گرا شهرت دارند، مانند ماکس مولر، هوگو وینکلر^۲، ژرژ دومزیل^۳، جیمز جرج فریزر، میرچا الیاده، کارل گوستاو یونگ، نورتروپ فرای، لوی استراوس، جوزف کمپل و غیره هرکدام علاقه دارند از بین الگوهای مختلف اسطوره، یک الگو را بر الگوی دیگر ترجیح دهند؛ برای مثال «از نظر سر جیمز فریزر، اسطورهٔ باروری کلید همهٔ نظام‌های اسطوره‌ای است، از نظر میرچا الیاده، اسطورهٔ آفرینش چنین است.» (کوپ، ۱۳۸۴: ۵).

در این مقاله یکی از شکل‌های اسطورهٔ باروری رایج در ایران، به‌ویژه در گیلان بررسی شده است. نخست ضمن معرفی اسطورهٔ باروری و ذکر نمونه‌هایی از آن در جهان، نشانه‌های این اسطوره‌ها ذکر شده، سپس از مجموعهٔ آیین‌های باروری ایران، آیین عروس‌گولی گیلانی با دو روایت نقل شده است. شرح و بررسی آیین عروس‌گولی، استخراج نمادها و سمبل‌های آن با رویکرد اسطوره‌شناختی و مقایسهٔ آن با چند اسطورهٔ جهانی (ایزیس و اُزیریس مصری و دیمیتِر و پرسفونه یونانی) و یک آیین ایرانی هم‌جوار آن، یعنی کوسن‌گلین^۴ خلخال، از بحث‌های دیگر مقاله است.

۲. پیشینهٔ بحث

دربارهٔ آیین عروس‌گولی در گیلان و چگونگی اجرای آن پژوهش‌هایی انجام شده است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: انجوی شیرازی (۱۳۵۲)، پاینده لنگرودی (۱۳۷۷)، حسن‌زاده (۱۳۷۲)، رحیم چراغی (۱۳۶۸)، هوشنگ عباسی (۱۳۷۲) محمد بشرا و طاهر طاهری

(۱۳۸۵). این پژوهش‌ها به روایت‌های مختلف آیین عروس‌گلی اشاره کرده و کمتر به تحلیل آن پرداخته‌اند. در تحلیل اسطوره‌باروری و ایزد نباتی، بهار در آثار خود (۱۳۷۶ و ۱۳۸۷) نظرهای صائبی بیان کرده که سرمشق تحلیل‌های بعدی قرار گرفته است. کراسنولسکا (۱۳۸۲) در کتاب **چند چهره کلیدی در اساطیر گاه‌شماری ایران** ضمن برشمردن چند روایت از آیین کوسه (اغلب کوسه برنشستن در منابع تاریخی)، نکات دقیقی را بیان کرده است. بشرا و طاهری (۱۳۸۵) در **جشن‌ها و آیین‌های مردم گیلان (آیین‌های نوروزی)** - که مبنای روایت عروس‌گولی گیلانی این مقاله است - گاه نظر دیگران را در لابه‌لای توضیح جشن‌ها ذکر کرده‌اند.

۳. اسطوره‌باروری

اسطوره‌باروری یا خدای شهیدشونده و ایزد نباتی یکی از چندین اسطوره‌شناخته‌شده است که نمونه‌هایی از آن در سراسر جهان گزارش شده است. طبق این داستان‌ها، هر سال این خدای نباتی - نماد گیاه و حاصل‌خیزی - شهید یا ناپدید می‌شود و برایش عزاداری می‌کنند و بازگشتش را جشن می‌گیرند. اسطوره‌ایزیس و ایزیس مصری، دیمتر و پرسفونه یونانی، آفرودیت و آدونیس سوری، سیبل و آتیس فریگیه‌ای، سیاوش و سودابه ایرانی، سیتا و رامایانای هندی و غیره از نمونه‌های اسطوره‌های باروری هستند. فریزر شواهد کافی از این اسطوره‌ها به‌دست داده است (برای نمونه ر.ک: فریزر، ۱۳۸۲: کتاب دوم). در زمان‌های مختلف انسان‌ها مانند بسیاری از مردم ابتدایی آیین‌ها را با حرمت خاصی اجرا می‌کردند:

چراکه انسان بدوی یا مرد باستانی، در مجموع رفتار آگاهانه خود کاری را سراغ ندارد که پیشتر توسط کسی دیگر، موجود دیگری که برتر از انسان بوده، نهاده و آزموده نشده باشد. آنچه را که او اینک انجام می‌دهد، قبلاً انجام داده‌اند، سرتاسر زندگی او تکرار وقفه‌ناپذیر اعمالی است که دیگران آغاز کرده‌اند (الیاده، ۱۳۸۴: ۱۹). هدف انسان از انجام دادن آیین‌ها، به‌نوعی هم‌شکل‌سازی خود با دیگران و یا تقلید از خدایان و نمونه‌های مقدس و ازلی است که در گذشته آن را انجام داده‌اند.

آیین‌ها را از چند دیدگاه می‌توان بررسی کرد. در زمینه نقد اسطوره‌گرا نظریات فراوانی وجود دارد و آنچه در اینجا آمده، بیشتر بر مبنای نظریات فریزر درباره اسطوره باروری است. گرچه می‌توان با چرخشی در زاویه نگرش، به افراد و اسطوره‌های فراوانی نیز نظر داشت، در اینجا سعی می‌شود بر اساس کشف و تحلیل نشانه‌های موجود و با تکیه بر «شباهت خانوادگی»^۶، آیین عروس‌گولی با اسطوره باروری مقایسه شود تا میزان شباهت آن‌ها آشکار شود و به تعبیری، یکی از جلوه‌های احتمالی اسطوره باروری گیلان مورد واکاوی قرار گیرد.

هدف این پژوهش این نیست که اثبات کند آیین عروس‌گولی از اسطوره‌های مثلاً مصری یا یونانی به یادگار مانده است؛ چنین امری اگر محال نباشد، مشکل است؛ بلکه قصد این پژوهش، نمایاندن نشانه‌ها و نمادهای اسطوره باروری در عروس‌گولی گیلانی است.

۴. آیین عروس‌گولی^۷ گیلانی

آیین‌های نوروزی، جشن بازرایی و یا آنچه به مناسبت ورود سال نو انجام می‌شود، یکی از دو جشن بزرگ سال است که مراسم آن در آغاز بهار هر سال انجام می‌گیرد و در مقابل آن، عید آفرینش قرار دارد که زمان اجرای مراسم آن اوایل پاییز است (ر.ک: بهار، ۱۳۸۷: ۳۳۸). نوروز از آیین‌هایی است که شاخه‌های فرعی بسیاری دارد. «آیین کوسه» یکی از شاخه‌های فرعی آن است.

آیین کوسه نام‌های مختلفی دارد: برنشستن کوسه، کوسه برنشین،^۸ کوسه‌گردانی (در متون تاریخی)، جشن ناقالی و کوسه و ناقالیدی (در اراک)، عروس‌گولی (در گیلان)، پیربابو (در مازندران) و کوسن‌گلین (در خلخال) (برای آگاهی از شکل‌های این مراسم ر.ک: انجوی شیرازی، ۱۳۵۲). کوسه در لغت به معنای «شخصی است که او را در چانه و زنج زیاده بر چند موی نباشد و همچنین شخصی که در دهانش بیست و هشت دندان باشد و معرب آن کوسیج است.» (ابن‌خلف تبریزی، ۱۳۶۱: ۱۷۳۰).

انجوی شیرازی (۱۳۵۲) و بعدها کراسنولسکا (۱۳۸۲) زمان یا زمان‌های اجرای این آیین را به تفصیل توضیح داده‌اند. این آیین در استان‌های مرکزی و غربی ایران، روز دهم

بهمن، یعنی هنگام برخورد چله کوچک با چله بزرگ برگزار می‌شود. مؤلفان سده‌های میانی همواره جشن کوسه را در اول آذر- که در آن زمان نخستین ماه بهار انگاشته می‌شد- دانسته‌اند. بنیان‌گذاری این مراسم را به حضرت موسی(ع) نسبت می‌دهند. امروزه، آیین کوسه شکل روستایی دارد، حتی اگر در شهرهای کوچک برگزار شود، باز هم مربوط به زمین‌داران و گله‌داران است (کراسنولسکا، ۱۳۸۲: ۲۰۵-۲۱۳).

شکل گیلانی کوسه یا عروس گولی را که مانند حاجی فیروز و بعضی از آیین‌های دیگر در ایران اجرا می‌شده و حتی گاه در حال اجراست، می‌توان از مظاهر و نمونه‌های اسطوره باروری، خدای غله و خدای شهیدشونده دانست. این آیین که در سراسر جهان نمونه‌هایی دارد، در نواحی مختلف ایران نیز شکل‌های گوناگونی به خود گرفته که «کوسه برنشستن» شاید یکی از شکل‌های قدیمی‌اش باشد که بیرونی (۱۳۶۲) گزارش کرده است.

آیین استقبال از بهار در ایران در هر منطقه شکل خاصی دارد تا نیازهای مردم آن منطقه را برآورده کند. این آیین در گیلان، به نام عروس گولی رایج بوده است. «زمان برگزاری نمایش عروس گولی در روستاهای مختلف، متفاوت از هم و به‌طور تقریبی بین یک هفته تا بیست و پنج روز و گاه حتی نزدیک به یک ماه بود و حدود نیمه دوم اسفند ماه شروع می‌شد.» (بشرا و طاهری، ۱۳۸۵: ۴۹). زمان روزانه اجرای آن اغلب پس از غروب آفتاب است. گاه این نمایش از سر شب شروع می‌شد و تا بامداد ادامه می‌یافت (چراغی، ۱۳۶۸: ۴۲۱) و مکان آن در محوطه‌ای باز و جلوی خانه‌های مردم و یا در کوچه و بازار بود. نمایش به این شکل بود که گروه بازیگر خانه‌به‌خانه می‌گشتند و ضمن اجرای مراسم از صاحب‌خانه هدیه و انعام و مشتلق می‌گرفتند. تعداد بازیگران در این نمایش متفاوت و بین پنج، شش، هفت، تا چهارده بازیگر بود. امروزه، دیگر این آیین اجرا نمی‌شود و اگر هم اجرا شود، به‌قصد تفریح، بازسازی و یا ثبت و ضبط آن است.^۹

درباره این آیین منابعی هست که از آن‌ها می‌توان اطلاعاتی به‌دست آورد: ۱. بزرگان و کهن‌سالانی که به چشم خود این آیین را دیده‌اند؛ ۲. افرادی^{۱۰} که در آن نقش بازی کرده‌اند؛ ۳. محققانی که در تحقیقات چاپ‌شده خود از این آیین یاد کرده‌اند؛ ۴. هنرمندانی که از این آیین تصاویر یا فیلم‌هایی خلق کرده‌اند. نگارنده در این مقاله، از روایت‌های دسته سوم استفاده کرده است.

۵. روایت‌هایی از اسطوره باروری و آیین عروس‌گولی

در اینجا برای تحلیل و مقایسه به ذکر دو نمونه از این اسطوره‌ها می‌پردازیم تا روایتی از داستان را بیان کنیم. این اسطوره‌ها عبارت‌اند از: اسطوره مصری ایزیس و ایزیریس به روایت فریزر و اسطوره یونانی پرسفونه (پرسفون) و دیمیترا (دمتر) به روایت اسمیت (۱۳۸۷). در ادامه، دو نمونه ایرانی این اسطوره: عروس‌گولی گیلانی به روایت بشرا و طاهری (۱۳۸۵) و نمونه خلخالی آن به روایت شادخاطر (۱۳۸۱) می‌آید.

۵-۱. داستان ایزیس و ایزیریس

ایزیریس - زاده ماجرای عاشقانه سب و نات - خدای گیاهان مصری است که آن‌ها را از بربریت و آدم‌خواری نجات داد و پرستش خدایان را به آن‌ها آموخت. او به همراه ایزیس، خواهر و زنش، کشت گندم و جو و انگور را به مردم آموخت و برای این کار به همه جای جهان رفت تا به مردم تمدن و کشاورزی بیاموزد و زنش، ایزیس، در غیابش حکوت مصر را اداره می‌کرد. برادرش، ست، با همدستانش علیه ایزیریس توطئه کرد و او را با ترفندی در یک جشن در صندوق خواباند و به نیل انداخت. زنش در غیاب او گیسوی خود را برید و به عزا نشست و در زمین و آسمان به دنبال او گشت تا اینکه صندوق ایزیریس را که به درختی گیر کرده بود، یافت و آن را مخفی کرد. ولی ست که از این کار آگاه شده بود، بر صندوق دست یافت و جسد ایزیریس را قطعه‌قطعه کرده، در مصر پراکند. سرانجام، ایزیس همه اندام‌های برادر، جز اندام مردانگی‌اش را یافت و مخفیانه دفنش کرد.

براساس گزارش بومیان مصری، «وقتی ایزیریس پیکر شوهرش ایزیریس را یافت، با خواهرش نفتیس کنار آن نشست و نوحه‌ای بر او خواند که در اعصار بعدی نمونه عزاداری مصر برای مردگان شد. آنان چنین ندبه کردند: به خانه‌ات درآ، به خانه‌ات درآ، ای خدا بیا، به خانه‌ات بیا.» (فریزر، ۱۳۸۲: ۴۱۹). در ادامه، آمده است که بعد از مرثیه دو خواهر گریان، «را» (خورشید - خدا) آنویس را فرستاد و او با همکاری دو خواهر اجزای مقتول را گرد کردند و در پارچه‌ای پیچیدند و «آن‌گاه ایزیریس با بال‌هایش خاک را برآشفست: ایزیریس از نو زنده شد و از آن پس در جهان دیگر بر مردگان شاه شد و لقب فرمانروای جهان زیرین، فرمانروای ابدیت و سلطان مردگان یافت». از آن پس، هر مرده مصری با ایزیریس همسان

شد و آیین رمزی رستاخیز برای مردگان اجرا می‌شد و همچنان که آزی‌پریس مُرد و دوباره زنده شد، مردمان نیز امیدوار بودند مثل او به مرگ ابدی بپیوندند (همان، ۴۱۵-۴۲۲).

۵-۲. اسطورهٔ دیمیتِر و پرسفونه

روایت اسمیت از اسطورهٔ دیمیتِر و پرسفونه به این شرح است:

پرسفون (Persephone) دختر دیمیتِر و زئوس است و به او لقب کوره نیز داده‌اند. زئوس بدون آگاهی دیمیتِر او را برای برادرش هادس در نظر گرفته بود. روزی دختر جوان با همراهان خود و پریان سبکبال به چیدن گل مشغول بود که چشمش به نرگس زیبایی افتاد. نزدیک رفت تا آن را بچیند، در همین لحظه زمین دهان باز کرد، هادس از شکاف آن بیرون جست و برادرزاده‌اش را بر ارابهٔ خود نشانده و با خود برد. دیمیتِر از اندوه و درد در آستانهٔ دیوانگی قرار گرفت؛ زیرا نمی‌دانست دخترش را چه کسی ربوده است او در جست‌وجوی دخترش نه شبانه‌روز سراسر زمین را زیر پا گذاشت. پس از این مدت، خورشید که به رقت آمده بود، نام ربایندهٔ پرسفونه را بر او آشکار ساخت. دیمیتِر برای انتقام، اولمپ را ترک نمود و از بارور کردن زمین خودداری نمود. زئوس نگران از سرنوشت مردم بر روی زمین، هرِمِس را به جهان مردگان فرستاد تا پرسفون را، به این شرط که در مدت اقامت خود در جهان زیرین چیزی نخورده باشد، به نزد مادرش برگرداند و هادس از قصد زئوس آگاه شد و به همسرش چند دانه انار خوراند. بدین ترتیب تصور کرد می‌تواند پرسفون را نزد خود نگه دارد. با این حال مجبور شد به سازش تن دهد. بنابر این سازش، پرسفون شش ماه از سال را نزد هادس و نیمهٔ دیگر را در کنار مادرش می‌گذراند (اسمیت، ۱۳۸۷: ۱۳۵-۱۳۶).

۵-۳. روایت بشرا و طاهری از عروس گولی

افراد گروه در اجرای آیین عروس گولی عبارت‌اند از: ۱. سرخوان (ser xân)^{۱۱}: خوانندهٔ شعر راوی و کارگردان نمایش است. ۲. ساززن (sâz zan): نوازندهٔ سُرناست. ۳. واگیرکونان (vagir kunân): هم‌سرایان شعر عروس گولی که قسمت تکراری شعر را واگیر می‌کردند. این دسته اغلب تماشاگران بودند. ۴. کترانان (kətəra zanān): چند نفری که هماهنگ با ساز و آواز، دو کفگیر چوبی یا دو قطعه چوب را به هم می‌زدند و گاه وظیفهٔ

واگیرکونان را انجام می‌دادند. ۵. غول: موجودی افسانه‌ای که جوانی تنومند نقشش را بازی می‌کرد؛ چهره جوان را با پودر زغال و یا دوده سیاه می‌کردند، کلاه مقوایی یا کاغذی عجیب و غریب می‌گذاشتند، دو شاخ گاو و ریشی انبوه بر سر و صورتش می‌بستند، ساقه خشکیده شالی (کولوش kuluš) بر سرپایش می‌آویختند، و زنگ آفتابه‌ای، زنگوله و چند جارو به‌جای دم بر او می‌بستند. ۶. پیربابو: یا همان بابای پیر با لباسی شبیه غول از کولوش و زنگوله و چماقی که با آن از عروس مواظبت می‌کرد. ۷. کوسه: در مناطقی به‌جای پیربابو کوسه (شخصی که ریش کمی دارد و زشت و بی‌ریخت است) بازی می‌کرد. ۸. نازخانم: همان عروس‌گولی است. ۹. کاس‌خانم: ۱۲ گاه نقش ینگه و مراقب نازخانم را بازی می‌کرد. ۱۰. محافظ عروس: مرد جوانی که با چوب و چماق از عروس محافظت می‌کرد. ۱۱. کول‌وارکش: یک یا دو نفر که کیسه‌ای بر پشت گرفته، پس از پایان نمایش، هدایایی مثل تخم مرغ، برنج، گندم، عدس و سایر مواد غذایی را در کیسه می‌ریختند و به‌دنبال گروه می‌رفتند.

در بعضی از آبادی‌ها و روستاها، گروه نمایشی تأکید زیاد داشتند که از خانه‌ها تخم مرغ بگیرند و حتی قبل از اجرای برنامه از صاحب‌خانه درباره موجودی تخم مرغ می‌پرسیدند و اگر پاسخ منفی بود، آن خانه را ترک کرده به خانه دیگر می‌رفتند (بشرا و طاهری، ۱۳۸۵: ۵۲).

در ادامه، بشرا و طاهری به نقل از انجوی شیرازی نوشته‌اند:

در زیکسار صومعه‌سرا، غول از میدان بیرون می‌رفت، یک کنده هیزم پیدا می‌کرد و به نشانه نیرومندی آن را به کول می‌کشید و در کنار کوسه بر زمین می‌انداخت، کوسه با استفاده از این فرصت نازخانم را گرفته و فرار می‌کرد و او را در گوشه‌ای پنهان می‌ساخت. غول که از پیدا کردن عروس عاجز می‌ماند، از شدت غم و اندوه بی‌هوش می‌شد و عروس رقص‌کنان از مخفی‌گاه خود بیرون می‌آمد و دامن شلیته را به‌صورت او می‌مالید و غول از بوی دامن عروس به هوش می‌آمد و عروس دوباره خود را پنهان می‌کرد، غول از استاد (اوستای) نوازنده سرنا که رهبر گروه بود، سراغ نازخانم را می‌گرفت، استاد می‌گفت اگر از صاحب‌خانه (خانخا) مژدگانی و مشتلق بگیری، من نازخانم تو را پیدا می‌کنم، صاحب‌خانه مقدرای برنج و چند تا تخم مرغ و مبلغی پول به غول می‌داد و او هم آن‌ها را برای استاد می‌برد و عروس را تحویل می‌گرفت (همان، ۵۳).

در پایان روایت بشرا و طاهری، اشعاری از روستاهای اطراف شهرستان فومن نقل شده که یک بندش چنین است:

| | |
|-----------------------------------|--------------------------------|
| (qula bidin.a qula) | غول را بین غول را |
| (a zəñâ zâd.ə mula) | آن زنزاده نامشروع است |
| (az kamar bijir čul.â) (همان، ۵۷) | از کمر به پایین گل (آلوده) است |

۵-۴. روایت شادخاطر از آیین کوسه در شاهرود خلخال

در این قسمت، روایتی از شاهرود خلخال- که کمی دورتر از گیلان است- ذکر شده (ر.ک: شادخاطر، ۱۳۸۱) تا با عروس گولی گیلانی مقایسه، و معلوم شود که نشانه‌های این دو روایت عارضی نیستند؛ بلکه اصلی و پایدارند و با جابه‌جایی مکانی نشانه‌های خود را تا حد بسیاری حفظ کرده‌اند. نام این جشن در شاهرود خلخال «کوسن‌گلین»^{۱۳} است:

مجموع افراد هفت نفر بودند؛ شامل: ۱. کوسه (در نقش داماد و مردی چوپان با لباس چوپانی)، ۲. نازخانم (در نقش عروس و اغلب پسری خوش‌سیما با صدایی لطیف این نقش را اجرا می‌کرد)، ۳. غول (در نقش خواستگار رقیب)، ۴. ژرنان، ۵. دایره‌زن، ۶. خواننده، ۷. مسئول تدارکات.

نمایش با موسیقی و رقص و دلبری و دلربایی نازخانم شروع می‌شد. نازخانم در این بازی علاقه خود را به کوسه نشان می‌داد، غول نیز عاشق نازخانم بود؛ اما نازخانم به او توجهی نداشت؛ لذا بین غول و کوسه درگیری ایجاد می‌شد که باعث خنده حضار می‌گشت. در این دعوا چندبار بر همدیگر غلبه می‌کردند، عاقبت غول کوسه را می‌کشت و نازخانم را می‌دزدید و بعد از لحظاتی نازخانم از چنگ غول فرار می‌کرد و بر سر جنازه کوسه می‌رسید و با نوازشی و تکان دادن لباسش بر سر او، همراه با تک‌گویی‌ها و شعرخوانی کم‌کم او را به هوش می‌آورد و او دوباره زنده شده، با غول به مبارزه می‌پرداخت. این نمایش را اغلب در جلوی منازل و در میان اجتماع مردم با رقص و موسیقی اجرا می‌کردند و گاه صاحب‌خانه عروس را دزدیده، داخل خانه پنهان می‌کرد و غول و کوسه در فراقش گریه می‌کردند و خواننده برای نازخانم می‌خواند:

| | |
|-----------------|-----------------|
| گل خانم بیا بیا | نازخانم بیا بیا |
| ترا چادر هینما | فردا ته عروسیا |

[نازخانم بیا، کاس خانم بیا، فردا عروسی توست، برایت چادر می خرم] و سرانجام نازخانم از خانه فرار می کرد و همراه کوسه می رفت و غول با گریه و زاری برمی گشت (همان، ۶).

۶. نشانه‌شناسی اسطوره باروری

در همه یا اغلب نمونه‌های خدای شهیدشونده یا ایزد نباتی - که نمادهای باروری و رستاخیزند - نشانه‌هایی هست که جزء ویژگی‌های مشترک آنهاست و به نوعی در همه تکرار می شود. برای مثال، در اسطوره سیاوش،^۴ دموزی، آدونیس و رامایانه می توان این نشانه‌ها را یافت. در این بخش نشانه‌های اسطوره باروری با تأکید بر نشانه‌های دو اسطوره یادشده - که داستانش به اختصار گفته شد - آمده است.

۶-۱. شهیدکننده / رباینده / خدای دنیای زیرین و مردگان

در این داستان‌ها کسی نقش رباینده، شهیدکننده، قاتل و یا خدای دنیای زیرین را بازی می کند و قهرمان یا به تعبیری جوان زیبارو یا ایزد نباتی را می دزد و پنهان یا شهید می کند. برای نمونه، در اسطوره ایزیس و ایزیریس، ست قطعه قطعه کننده و شهیدکننده ایزیریس است. در اسطوره دیمیترا و پرسفونه، هادس - خدای مرگ و دنیای زیرین - رباینده پرسفونه هنگام گل چیدن است. در عروس گولی، غول عروس را می دزد: «نهایتاً غول کوسه را می کشت و نازخانم را می دزدید.» (همان‌جا). در روایت بشرا و طاهری، «کوسه با استفاده از این فرصت نازخانم را گرفته، فرار می کرد و او را در گوشه‌ای پنهان می ساخت.» (۱۳۸۵: ۵۳). در ضمن روایتی که بشرا و طاهری از سیاهکل نقل کرده‌اند، افسانه‌ای از زبان مردم درباره این آیین آمده است:

می گویند: در جنگل دامنه کوهی مردی به نام پیربابو زندگی می کرد که هر روز دام‌هایش را در اطراف جنگل به چرا می برد. در سالی، بیست روز مانده به عید نوروز، غول از مغاره اش بیرون آمد و به تماشای کلبه چوبی پیربابو ایستاد که چشمش به عروس گولی افتاد، بی معطلی پیش رفت و عروس را کول کرد و به غار برد. پیربابو هنگامی متوجه عروس گولی شد که غول گریخته بود. از آن زمان رقابت عشقی بین این دو آغاز شد (همان‌جا).

کراسنولسکا ضمن بررسی آیین کوسه معتقد است:

ناپدید شدن عروس هم درون‌مایه دیگر متداول نمایش است که موضوع قبلی را تکمیل می‌کند یا جای آن را می‌گیرد، ممکن بود عروس خودش فرار کند و در خانه‌ای که به آن رفته بودند، جایی پنهان شود، اما ممکن هم بود رقبای کوسه یا تماشاگران او را بدزدند (۱۳۸۲: ۲۱۷).

۶-۲. شهیدشونده / قربانی / اسیر یا گروگان

درمقابل نقش شهیدکننده، جوان زیبارو، بارورکننده، ایزد نباتی، حاکم و غیره قرار دارد که باید شهید یا تکه‌تکه یا ربوده شود. در اسطوره ایزیس و ازیریس، ازیریس قربانی توطئه برادر و شهید می‌شود. در اسطوره دیمتر، پرسفونه دختری است که به اسارت هادس درمی‌آید. در داستان عروس گولی، عروس به اسارت گرفته می‌شود و گاه خود از دست غول فرار می‌کند و گاه کوسه آن را آزاد می‌کند.

۶-۳. محافظ / جست‌وجوگر شهید یا اسیر

در اسطوره ایزیس و ازیریس جست‌وجوگر یا نگهبانی است که بعد از کشف صندوق ازیریس، آن را مخفی می‌کند و حتی بعد از یافتن قطعه‌های پیکر ازیریس آن را مخفیانه به خاک می‌سپارد. در اسطوره دیمتر و پرسفونه، دیمتر به دنبال آواز پرسفونه، دخترش، به سیسیل می‌رود؛ آنجا که پرسفونه را برای واپسین بار دیده بود و در آنجا نه شبانه‌روز به دنبالش می‌گردد. در عروس گولی، کوسه و گاهی غول به دنبال عروس می‌گردند: «غول از نوازنده سُرنا سراغ نازخانم را می‌گرفت» (بشرا و طاهری، ۱۳۸۵: ۵۳)؛ «غول و کوسه در فراق نازخانم در پی‌اش با گریه و زاری می‌گشتند» (شادخاطر، ۱۳۸۱: ۶).

۶-۴. گریه و زاری / نوحه / موسیقی / شعر

در اسطوره ایزیس و ازیریس، ایزیس گیسویش را می‌برد و همراه خواهرش نفتیس بر سر پیکر شهید ازیریس می‌نشیند و نوحه‌ای بر او می‌خواند. این نوحه «در اعصار بعدی نمونه عزاداری مصر برای مردگان شد. آنان چنین ندبه کردند: به خانه‌ات درآ، به خانه‌ات درآ، ای

خدا بیا، به خانه‌ات بیا.» (فریزر، ۱۳۸۲: ۴۱۹). در اسطورهٔ دیمیترا و پرسفونه، دیمیترا، مادر دختر، با ردای سیاه سوگواری زیر سایهٔ درخت زیتونی در کنار چاه دختران می‌نشست (همان، ۴۵۴). در عروس‌گولی گیلانی، «غول که از پیدا کردن عروس عاجز می‌ماند، از شدت غم و اندوه، بی‌هوش می‌شد» (بشرا و طاهری، ۱۳۸۵: ۵۳) و در عروس‌گولی خلخال، «غول و کوسه در فراق نازخانم در پی‌اش با گریه و زاری می‌گشتند» (شادخاطر، ۱۳۸۱: ۶). قسمتی از شعر عروس‌گولی روایت بشرا و طاهری (۱۳۸۵: ۵۷) چنین است:

| | |
|--------------------------|--------------------------|
| نازخانم تو هم بیا | (nâz xanəm tun.am biya) |
| کاس‌خانم تو هم بیا | (kâs xanəm utn.am biya) |
| برایت شلیتهٔ سیاه می‌خرم | (ti.re tuman hinəm siya) |
| موقع عروسی توست | (ti vəxt .ə arusiyə) |

در روایت خلخال هم آمده است: «نازخانم چه شد خاکم به سر / نازخانم که برد خاکم به سر.» (۱۳۸۱: ۶).

۶-۵. احیا / آزاد شدن / زنده شدن / برگشتن

در اسطورهٔ ایزیس و اُزیریس، ایزیس آن‌قدر در باتلاق‌ها و مصب رود نیل به‌دنبال اُزیریس می‌گردد تا بالاخره او را می‌یابد و با گریه و زاری بر سر شوهرش «با بال‌هایش خاک را برآشفست اُزیریس از نو زنده شد.» (فریزر، ۱۳۸۲: ۴۱۹). در اسطورهٔ پرسفونه، دیمیترا همه‌جا به‌دنبال دخترش می‌گردد؛ ولی آن‌هایی که جایش را می‌دانند به او نمی‌گویند تا اینکه تصمیم می‌گیرد زمین کشاورزی را لم‌یزرع کند و با تهدید از زئوس می‌خواهد پرسفونه را به او بازگرداند و از اسارت هادس درآورد. او نیز چنین می‌کند و قرار می‌گذارد پرسفونه فقط یک نیمهٔ هر سال^{۱۵} را در جهان زیرین در خدمت هادس باشد (اسمیت، ۱۳۸۷: ۱۳۶). در عروس‌گولی، «عروس رقص‌کنان دامن شلیته را به صورت او می‌مالید، غول از بوی دامن عروس به هوش می‌آمد.» (بشرا و طاهری، ۱۳۸۵: ۵۳). «در رودپیش فومن پس از اینکه غول، پیرمرد را بر زمین می‌زند، نازخانم و کاس‌خانم با گوشه‌های دامنشان، با آهنگی موزون او را باد می‌زدند.» (حسن‌زاده، ۱۳۷۲: ۷). در روایت خلخال، «نازخانم از چنگ غول فرار می‌کرد و بر سر جنازهٔ کوسه می‌رسید و با نوازشی و تکان دادن پارچه‌های لباسش بر سر او همراه

با منولوگ‌گویی و شعرخوانی کم‌کم او را به هوش می‌آورد و او دوباره زنده می‌شد.» (شادخاطر، ۱۳۸۱: ۶).

۶-۶. تأکید بر آفرینش و رویش و سرسبزی

با توجه به نظر مفسران این اسطوره‌ها و نیز متن داستان‌ها، زمان این اسطوره‌ها هنگام درگیری زمستان و بهار است. در آغاز اسطوره دیمپتر، به‌صراحت به این موضوع اشاره شده است: «بدین‌سان خیش‌ها را درهم شکست، گاوان و کشاورزان را که مالکان گاوان می‌بودند، از پای درآورد، و زمین را فرمان داد تا خشک و سترون گردد و بذرهایی را که در خود نهفته است بیوساند.» (روزنبرگ، ۱۳۸۰: ۴۹). اما در ادامه گفته شده است که وقتی پرسفونه بعد از ربوده شدن پیش مادرش برگشت، «بی‌درنگ به زمین دستور داد تا شکوفا گردد و گل‌ها و گیاهان و محصولات زندگی‌بخش برویاند.» (همان، ۵۵). ارتباط عروس‌گولی و آغاز بهار و حاصل‌خیزی بسیار آشکار است. بند تکراری یا ترجیع اشعاری که در آیین عروس‌گولی می‌خوانند: «نوروز تره مبارک ببه، سال نو مبارک» (نوروز برایت مبارک باشد، سال نو مبارک) بر آغاز بهار گواهی می‌دهد.

۶-۷. برگزاری آیین نکوداشت در کوچه‌های شهر

در عزاداری بر این خدایان، در بین‌النهرین، فینیقیه، و مصر مراسم عظیمی برپا می‌شد و معمولاً به‌صورت راه‌پیمایی‌های عزادارانه بزرگی درمی‌آمد که در طی آن دسته‌های عزادار به‌سوی بیابان‌ها و کشتزارهای اطراف شهرها راه می‌افتادند تا مگر خدای شهید را با اندام‌های از هم دریده‌اش بازیابند (بهار، ۱۳۷۶: ۴۲۹). برای مثال، از ویژگی‌های مهم اسطوره مصری ایزیس و اوزیریس می‌توان عزاداری، گشتن در کوچه‌ها و چراغانی شبانه را نام برد (رک: فریزر، ۱۳۸۲: ۴۲۳-۴۲۴). در عروس‌گولی، «گروه نمایش، پس از غروب آفتاب از خانه‌ای به خانه دیگر می‌رفتند و در حیاط و فضای باز جلوی خانه، برنامه اجرا می‌کردند و درواقع گروه نمایشی سیار و اجرای آن میدانی بود.» (بشرا و طاهری، ۱۳۸۵: ۴۹). در شاهرود خلخال، «نمایش به این

صورت اجرا می‌شد که ابتدا گروه نمایش همانند نمایش‌های خیابانی امروزی، در میدان ده و سپس منزل به منزل در میان اجتماع روستاییان حرکت می‌کردند.» (شادخاطر، ۱۳۸۱: ۶).

۶-۸. جنگ، نزاع و رقابت

در اسطوره‌های ایزیس و ایزیریس نزاعی بین ست و ایزیریس درمی‌گیرد که موجب توطئه‌ای می‌شود که در نتیجه آن، ایزیریس شهید و قطعه‌قطعه می‌شود. در اسطوره یونانی پرسفونه، مادرش با زئوس و هادس به رقابت و مبارزه می‌پردازد و تصمیم می‌گیرد زمین خشک و سترون شود. در روایت‌های عروس‌گولی، نزاعی بین غول و مرد کوسه / پیربابو / داماد / رقیب درمی‌گیرد: «در این جنگ و نزاع گاه این غالب می‌شود و گاه آن، ولی سر آخر مغلوب اصلی میدان در آن مقطع غول است.» (بشرا و طاهری، ۱۳۸۱: ۵۲). «در این دعوا و درگیری گاهی غول و گاهی کوسه موفق می‌شد.» (شادخاطر، ۱۳۸۱: ۶).

۶-۹. نقش واسطه

در اسطوره‌های یادشده، خدا یا شخصی نقش میانجی را بازی می‌کند تا آن‌ها گمشده خود را بیابند. در اسطوره ایزیریس، «به‌خاطر اندوه او، "را" خورشید-خدا، آنویس خدای شغال‌سر را فرورستاد و او به یاری ایزیریس و نفتیس توت و هوروس، اجزای پراکنده پیکر خدای مقتول را گرد آوردند.» (فریزر، ۱۳۸۲: ۴۱۹). در اسطوره دیمیترا، «او در جست‌وجوی دخترش نه شبانه‌روز سراسر زمین را زیر پا گذاشت، پس از این مدت خورشید که به رقت آمده بود، نام رباینده پرسفون را بر او آشکار ساخت.» (اسمیت، ۱۳۸۷: ۱۳۵). در عروس‌گولی، «غول از استاد (اوستای) نوازنده سُرنا که رهبر گروه بود، سراغ نازخانم را می‌گرفت. استاد می‌گفت اگر از صاحب‌خانه (خانخا) مژدگانی و مشتلق بگیری من نازخانم ترا پیدا می‌کنم.» (بشرا و طاهری، ۱۳۸۵: ۵۳).

۶-۱۰. چند نشانه دیگر عروس‌گولی

نشانه‌های دیگری نیز در این آیین هست که از نظر ارتباط آن با ایزد غله و رویش گیاه در فصل بهار، درخور تأمل است؛ از جمله می‌توان از چهره عجیب غول، زنگ، زنگوله، رنگ سیاه صورت و رنگ قرمز لباس غول و نمادهای باروری نام برد.

۶-۱۰-۱. زنگ و زنگوله

زنگ و زنگوله‌ای که غول به خود می‌بندد و همراه آن ساز و آواز می‌خواند، با دایره زنگی‌ای که حاجی فیروز به دست می‌گیرد و در کوچه و بازار می‌خواند، قابل مقایسه است. در داستان دموزی و ایشتر معروف است که دموزی با لباس قرمز به طوری که دایره، دنبک، ساز و نی‌لیک به دست داشت، به زیرزمین می‌رود (برای آگاهی از ارتباط کوسه و حاجی فیروز ر.ک: بهار، ۱۳۸۷: ۳۳۰).

۶-۱۰-۲. رنگ سیاه و سرخ در چهره و لباس غول

لباس غول در عروس گولی، لباس معمولی نیست؛ گاه مندرس و گاه از کولوش (شالی خشکیده) است. به گفته پاینده، لباس غول مانند لباس پیربابو است: «پیربابا لباس ژنده و پاره‌پاره به تن و کلاه قیفی و منگوله‌دار (شیطان کولا šayton kulâ) به سر و یک ردیف زنگوله کوچک به کمر و گردن و با صورتی سیاه‌شده از خاک زغال، شکلک و ادا درمی‌آورد.» (۱۳۷۷: ۱۲۷). در اغلب روایت‌ها، غول خود را با زغال سیاه کرده و رنگ لباس یا صورتش قرمز است. در فیلم مستندی که در تاجیکستان برای به نمایش گذاشتن آیین انگور چینی درست شده است، غول شلواری قرمز به پا دارد و به آن زنگوله آویزان است.^{۱۶} بهار درباره رنگ سیاه صورت و لباس قرمز حاجی فیروز معتقد است: «صورت سیاه او بازگشت از جهان مردگان را مطرح می‌کند، تن قرمزش، لباس قرمزش حیات مجدد او را، خون را که مظهر حیات است، مطرح می‌کند.» (بهار، ۱۳۸۷: ۳۳۰). در «کوسه برنشستن» نیز آمده است که هرکس به کوسه کمک نمی‌کرد: «مرکب سیاه یا گل تیره‌ای که با خود داشت، بر او می‌پاشید.» (یاحقی، ۱۳۸۹: ۶۸۰).

۶-۱۰-۳. چهره عجیب و غیرانسانی غول

غول در هیچ‌یک از روایت‌های موجود ظاهری انسانی ندارد؛ بلکه ترسناک، اهریمنی یا همان غول‌آساست و رفتار، حرکات و حتی صدایش گاه غیرمعمول است. در گیلان و مازندران به کلاه غول شیطان کولاه (šayton kulâ) می‌گویند (پاینده لنگرودی، ۱۳۷۷: ۱۲۷).

غول لباسی از گیاه (کولوش) بر تن دارد و زنگوله به خود بسته است؛ گویا از دنیای دیگری است: دنیای مردگان و دنیای زیرین.

۶-۱۰-۴. نشانه‌های باروری

چون این آیین، آیینی باروری است، می‌توان و باید در آن به دنبال سمبل‌های باروری و زاینده‌گی گشت و نشانه‌های باروری نرینه و مادینه را با کمی احتیاط در آن‌ها جست‌وجو کرد. برای مثال سوزن، جوالدوز، چوب‌دستی و چماقی که با آن به طرف مقابل حمله می‌کنند و یا زنگ، زنگوله و جارو که غول به خود می‌بندد و یا تکاندن دامن لباس و شلیته و مالیدن آن بر صورت غول یا کوسه را می‌توان با کمی احتیاط از نشانه‌های باروری و زاینده‌گی دانست: «گاه نازخانم سوزنی را برای متواری کردن افراد مزاحم در دست می‌گرفت» (بشرا و طاهری، ۱۳۸۵: ۵۱)؛ «عروس با خود جوالدوز دارد و به پسران جوان که مزاحمش بشوند، فرومی‌کند» (مظفری،^{۱۷} زیر چاپ: ۵)؛ «یک شیء ضروری و شگفت‌انگیز این صحنه سوزنی بزرگ یا جوالدوز است که عروس در برابر کسانی که مزاحم او می‌شوند با آن از خود دفاع می‌کند.» (کراسنولسکا، ۱۳۸۲: ۲۱۷).

در بعضی نمایش‌ها، پیربابو یا شخص محافظ «با چوب یا چماقی در دست، از عروس محافظت می‌کرد» (بشرا و طاهری، ۱۳۸۵: ۵۱) یا «عروس رقص‌کنان از مخفی‌گاه بیرون می‌آمد و دامن شلیته را به صورت او می‌مالید» (همان‌جا). در روایت شادخاطر، «نازخانم از چنگ غول فرار می‌کرد و بر سر جنازه کوسه می‌رسید و با نوازشی و تکان دادن پارچه‌های لباسش بر سر او همراه با منولوگ‌گویی و شعرخوانی او را به هوش می‌آورد و او دوباره زنده می‌شد.» (۱۳۸۱: ۶). در اسطوره‌آزیریس، تنها عضوی که از پیکر قطعه‌قطعه‌اش پیدا نمی‌شود، عضو باروری است (فریزر، ۱۳۸۲: ۴۱۸). در دهکده‌های گردنشین همدان برای او اندام‌های باروری مصنوعی، مثلاً با دو تا پیاز و کلافی نخ، درست می‌کردند (کراسنولسکا، ۱۳۸۲: ۲۱۵). انجوی شیرازی درباره طرز پوشش غول نوشته است: پیر غول ابتدا صورتش را با دوده یا ماده سیاه دیگری سیاه می‌کند و ریش سیاه و انبوهی به صورت خود می‌بندد [...] وسط دو پا و میان ران‌ها دو تا زنگوله می‌آویزد^{۱۸} که با یک حرکت ساده زنگ‌ها به صدا درمی‌آیند (۱۳۵۲: ۱۱۲).

بهار معتقد است: «کوسه در تصور ما شاید با عدم باروری مربوط است. زمستان است و باروری ندارد. و این مظهر موجود یخ‌زده‌ای است که واقعاً قدرت باروری ندارد.» (۱۳۸۷: ۳۳۰).

۷. ارتباط عروس گولی با ریپه‌وین و سیاوش

کراسنولسکا به نقل از مری بویس آورده است:

سنت زرتشتی بزرگداشت ریپه‌وین که به اوستایی (ریپتوین) خوانده می‌شده، یعنی یزد تابستان و نیمروز و رویاننده محصول، ظاهراً براساس روایتی از اسطوره بنا نهاده شده که از خشونت به دور بوده، یا عناصر دراماتیک آن در گذر زمان از میان رفته است (۱۳۸۲: ۱۲۵).

در ادامه، کراسنولسکا افزوده است:

در آن روزگار، عقیده بر آن بود که ریپه‌وین در سال هفت ماه تابستان فرمانروایی می‌کند و در آخرین روز مهر ماه بعد از گاهنبار ایائیریم در پایان تابستان بزرگ، به زیر زمین می‌رود و دوباره از اول فروردین سربرمی‌آورد. بنابراین جشن رستاخیز او منطبق می‌شود با فرارسیدن نوروز (همان‌جا).

در اسطوره‌های ایران ریپه‌وین و سیاوش نماینده و نماد حاصل‌خیزی و رستاخیزند که از بسیاری جهات می‌توان آن را بررسی کرد. درباره اسطوره سیاوش، خدای غله، محققان بسیاری^{۱۹} نظر داده‌اند. در این مجال، فقط نظر استاد بهار که جامع بسیاری از نظرهاست، ذکر می‌شود. بهار ضمن قرار دادن اسطوره سودابه و سیاوش در زمره اسطوره‌های باروری در کنار دموزی و اینین یا اینانا، ازیس و ایزیس، آدونیس و آفرودیت، سیبل و اتیس، رامایانا هندی و حتی یوسف و زلیخا، معتقد است:

در این داستان‌ها مرگ، شهادت، و نماد پنهان شدن، به آتش فرورفتن و به جایی تبعید شدن، یا به زندان تاریک رفتن، همه جانشین و نماد پنهان شدن و از هستی رهیدن دانه گشته است و بازگشت از جهان مردگان، از آتش برون آمدن، از تبعید یا از زندان رها شدن، و به فرمانروایی و قدرت رسیدن نیز، جانشین باز رویدن و

باروری مجدد گشته است (بهار، ۱۳۷۶: ۴۲۷-۴۲۸).

در جایی دیگر بهار گفته است:

م احتمالاً افسانه‌های تموز، اتیس (Attis) ازیریس و آدونیس و شاید سیاوش و رام نیز که متعلق به یک منطقه فرهنگی هستند، همگی از اعتقاد به یک خدای بارورکننده بسیار کهن‌تر ملهم‌اند که به اشکال گوناگون از هند تا اروپای غربی و شمال آفریقا را فراگرفته است (همان، ۴۲۸).

ردپایی از ایزیس و ازیریس در فرهنگ‌های دیگر نیز یافت می‌شود. در این زمینه بهار معتقد است:

می‌توان اثبات کرد که در اعصار کهن‌تر، آیین ایزیس و ازیریس به یونان رفته بود و این دو با دیونیسوس و دیمتر برابر گشته بودند. ازیریس و دیونیسوس هر دو بر گیاهان و جهان مردگان فرمان می‌راندند. هر دو به شهادت می‌رسند و تکه‌تکه می‌شوند و الهه‌ای اندام‌های ازهم‌گسیخته هر دو را گرد می‌آورد و خدای شهیدشونده به طریق معجزه‌آسایی دوباره زنده می‌شود (بهار، ۱۳۸۴: ۲۳۹).

در نظر بهار، کوسه مظهر یخ‌زدگی، ناباروری و زمستان است و با آمدن بهار باید بارش را بریندد و برود (۱۳۸۷: ۳۳۰).

سیاهی غول را می‌توان با سیاهی سیاوش و حاجی فیروز مقایسه کرد:

سیاوش یک ایزد نباتی است، اسمش هم به معنای مرد سیاه است، به این‌ها می‌گفتند مرد سیاه چون این‌ها می‌مردند و بعد زنده می‌شدند، این سیاه بودن دلیل بازگشت از جهان مردگان است [...] بازمانده‌اش همین حاجی فیروز است [...] چهره سیاه دلیل مرگ آن‌هاست، جامه سرخ‌شان نیز احتمالاً نماد زندگی مجدد و خون مجدد آن‌هاست. این سرخی و سیاهی، مرگ و حیات را در کنار هم بیان می‌کند. این مرده‌ای که دوباره زنده می‌شود، و رقص و شادی این‌ها به خاطر باران‌آوری است. دراصل این رقص‌ها جادویی باران‌آورنده بود که بعدها تغییر کرده است (همان، ۲۶۴-۲۶۵).

در عروس‌گولی، گندم و تخم مرغ می‌دهند و عروس مخفی را آزاد می‌کنند. در روایت بشرا و طاهری (۱۳۸۵: ۵۲) هم به این موضوع اشاره شده است. اصرار بر گرفتن تخم مرغ، گندم، جو، برنج و عدس از صاحب‌خانه، ممکن است تأکیدی باشد بر نمادهای کشاورزی. چنان‌که گفته شد (ر.ک: پی‌نوشت ۱۷)، در جشن انگورچینی تاکستان هم غول درحال دزدیدن انگور- نماد دیگر کشاورزی- است.

در روایت عروس گولی، هم عروس - که استعاره و جایگزینی از حاصل خیزی و سرسبزی است - و هم اقلام کشاورزی و نمادهای سرسبزی مثل گندم، عدس، برنج و تخم مرغ با حاصل خیزی و باروری ارتباط دارند. در مصر نیز کشف گندم و جو را به ایزیس نسبت می‌دهند (فریزر، ۱۳۸۲: ۴۳۲). چنان‌که گفته شد، در آیین انگورچینی تاکستان، غول به جای عروس خوشه انگور و بار انگور را می‌دزدد. عروس گولی را با میر نوروزی نیز می‌توان سنجید: لباس قرمز، کلاه زنگوله‌دار و چهره سیاه در هر دو مشترک است (ن.ک. یاحقی، ۱۳۸۹: ۸۰۵). چون عروس گولی رقص و نمایشی چوپانی است، نمادهای حیوانی نظیر بدن پرمو و پشم‌آلود، شاخ و دم و تقلید صدای دام‌ها در آن درخور تأمل و بررسی است.

در این آیین جابه‌جایی‌های بسیاری صورت گرفته است و تا جمع شدن همه روایت‌های کوسه،^{۲۰} نمی‌توان به داستانی یکپارچه - اگر وجود داشته باشد - دست یافت. در این آیین، گاه کوسه رقیب غول است و گاه با غول یکی می‌شود. کوسه با توجه به معنایش (مرد بی‌ریش، مردی که شبیه زنان است)، نمی‌تواند با عروس (نماد حاصل خیزی و باروری) یکی باشد. در هر دو روایت (گیلانی و خلخالی)، عروس با گریستن (قس. باران) بر سر کوسه که مرده و بیهوش شده، او را زنده می‌کند و به هوش می‌آورد؛ درحالی که بهتر است کوسه برود نه اینکه بماند؛ شاید هم کوسه با این حرکت لزوم مردن و رفتن واقعی خود را نشان می‌دهد. به هر حال، شاید در آغاز داستان کوسه این‌گونه نبوده است؛ یعنی کوسه همان کوسه آیین «کوسه برنشستن» بوده و بعدها که کم‌کم آن آیین فراموش شده، به جمع آیین عروس گولی پیوسته است. قبل از او پیربابو این نقش را داشته و هنوز هم در مازندران و شرق گیلان چنین است و به همین نام معروف است. با گذشت زمان امکان جابه‌جایی‌ها در این مراسم بیشتر می‌شود.

۸. نتیجه‌گیری

نشانه‌های بررسی‌شده در این مقاله مانند رنگ سیاه، لباس قرمز، زنگ و زنگوله، دزدیدن عروس، آزاد شدن و برگشتن عروس از دست غول، گریه و زاری عروس که موجب زنده کردن مرده می‌شود، اصرار بر گرفتن اقلامی مثل تخم مرغ، گندم، برنج، عدس و جو از صاحب‌خانه‌ها، رقص و شادی عموم در کوچه و بازار و محله‌ها، زمان

اجرای مراسم، سمبل‌ها و نمادهای باروری که غول و کوسه و عروس همراه خود دارند، و شعرهایی که برای غول و کوسه یا در غیبت عروس می‌خوانند همگی در اسطوره‌های باروری سایر ملت‌ها یافت می‌شوند و در هر دو اسطوره بررسی‌شده این مقاله نیز این نشانه‌ها یافته و نشان داده شد.

شایسته است روایت‌های مختلف این آیین به‌طور مفصل در سایر نقاط کشور جمع‌آوری، نشانه‌شناسی و با الگوهای دیگر مقایسه شود. برمبنای نشانه‌های بررسی‌شده چند اسطوره باروری که نشانه‌های سایر ملت‌ها نیز موجود است، مشخص شد که عروس‌گولی گیلانی بسیار به آن‌ها شباهت دارد. چنین شباهتی گویای این است که عروس‌گولی از دیدگاه اسطوره‌شناختی، می‌تواند شکلی از اسطوره باروری باشد که علاوه بر شباهت با نظایر ایرانی‌اش (سیاوش، حاجی فیروز و غیره) با نظایر جهانی هم شباهت‌های فراوانی دارد و قابلیت دارد که به‌عنوان نمونه‌ای از الگوی اسطوره باروری ایرانی مطالعه و بررسی شود.

پی‌نوشت‌ها

1. Arus Guley
2. animal symbolicum
3. Hugo Winckler
4. Georges Dumezil
5. kusan Galin
6. family- ressemblance approach

۷. به‌نظر می‌رسد گولی در ترکیب «عروس‌گولی» صورت تحول‌یافته غول باشد؛ یعنی «عروس‌گولی» یا به عبارت دقیق‌تر، «عروس غول-ای» بوده است؛ چون در گیلکی "ای" یا -ey / -ay- در این ترکیب‌ها نوعی نشانه معرفه است؛ مثل zen-ey (زن)، mard-ay (مرد). انجوی شیرازی (۱۳۵۲: ۱۱۱) نیز عروس‌گولی یا عروس غول آورده است. بشرا و طاهری (۱۳۸۵: ۴۹) آن را عروس‌گل دانسته‌اند.

۸. برای «کوسه برنشستن» ن.ک: بیرونی، ۱۳۶۲: ۲۵۶-۲۵۷.

۹. مستندی که فرهاد مهران‌فر به نام «نوسال» با همکاری اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی تهیه کرده و «جشن انگور» تاجکستان نمونه‌هایی از این موارد است.

۱۰. از بازیگران معروف این مراسم در شاهرود خلخال، سهراب قربان‌علی‌زاده (ساراف) اهل روستای درو بود که نقش غول را بازی می‌کرد که در سال ۱۳۸۸ به رحمت ایزدی پیوست. بازیگران دیگر این گروه عزت شعبانی، حجت شعبانی، محرم نجاتی و کلام شعبانی بودند که در روستاهای

- بخش شاهرود خلخال این مراسم را اجرا می‌کردند. در گذشته، نقش عروس را خانم ل. عبدالله‌پور بازی می‌کرد و بعدها به جایش، پسر جوانی این نقش را به‌عهده گرفت.
۱۱. احتمالاً سرخوان (sar xân) صحیح‌تر است؛ زیرا سرخواننده است. عباسی (۱۳۷۲: ۸) نیز در روایت خود چنین آورده است.
۱۲. «شاید دراصل مَس و کَس به‌معنای بانوی بزرگ و بانوی کوچک بوده.» (کراسنولسکا، ۱۳۸۲: ۲۱۹).
۱۳. جزء اول نام کوسن گلین (Kusan Galin) یعنی کوسن، یادآور کوسان یا گوسان (نوازنده دوره‌گرد) است. شاید نامش را از آن گرفته یا رسوباتی از آن را همراه داشته باشد که این خود نیازمند تحقیق دیگری است. گلین را- که لفظی ترکی است- می‌توان هم به‌معنای عروس دانست و هم صورت تغییر یافته‌اش را به‌معنای «آمدن» یعنی کوسان گلین (زمان آمدن کوسان‌ها) فرض کرد یا اینکه کوسه و گلین (عروس) پنداشت؛ یعنی کوسه‌ای که با عروس خود است.
۱۴. برای چنین مقایسه‌ای دربارهٔ سیاوش ن.ک: بهار، ۱۳۸۷: ۳۲۹ به بعد و حصوری، ۱۳۸۴.
۱۵. براساس روایتی، فقط یک‌سوم از سال یا یک فصل (ن.ک: روزنبرگ، ۱۳۸۰: ۵۵).
۱۶. این فیلم مستند تاکستانی که به نام «جشن انگور» به همت میراث فرهنگی، اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی و یک مرکز پژوهشی تات‌شناسی وابسته به شهرداری تاکستان تهیه شده است، به جشن احیاشده انگور اختصاص دارد. در این جشن، غولی با لباس قرمز و زنگوله به کمر به‌طرف کشاورز سوار بر خر که بچه‌ای را با خود بر بالای بار انگور نشانده، حمله می‌کند تا انگورش را بدزدد، گاهی نیز برمی‌گردد و می‌رقصد تا مردم را بخنداند و سرانجام موفق می‌شود افسار خر را به‌دست گیرد و با خود ببرد.
۱۷. زنده‌یاد محمدرولی مظفری در زمان حیاتش روایتی از عروس‌گولی را جمع‌آوری کرده بود که به‌تازگی فرزندان آن را برای چاپ به انتشارات فرهنگ ایلیا در رشت سپرده‌اند و اکنون زیر چاپ است. نسخه‌ای از آن روایت را مدیر انتشارات، آقای میرزائزاد، برای نگارنده تهیه کرده است و در همین‌جا از ایشان تشکر می‌کنم.
۱۸. در تصویری که انجوی شیرازی (۱۳۵۲: ۱۱۳) در کتاب خود آورده، این مورد به‌خوبی پیداست و در آن تصویر بر این امر بسیار تأکید شده است.
۱۹. برای مثال بهار (۱۳۷۶ و ۱۳۸۷)، کراسنولسکا (۱۳۸۲)، حصوری (۱۳۸۴) و کنعانی (۱۳۸۷) در آثار خود به سیاوش پرداخته‌اند.
۲۰. انجوی شیرازی (۱۳۵۲) نمونه‌هایی از این آیین را در کتاب *جشن‌ها و آداب و معتقدات زمستان گرد* آورده است.

منابع

- ابن خلف تبریزی، محمدحسین (۱۳۶۱). *برهان قاطع*. به اهتمام محمد معین. تهران: امیرکبیر.
- اسمیت، ژوئل (۱۳۸۷). *فرهنگ اساطیر یونان و روم*. ترجمه شهلا برادران خسروشاهی. چ ۲. تهران: روزبهان، فرهنگ معاصر.
- الیاده، میرچا (۱۳۸۴). *اسطوره بازگشت جاودانه*. ترجمه بهمن سرکاراتی. چ ۲. تهران: طهوری.
- انجوی شیرازی، ابوالقاسم (۱۳۵۲). *جشن‌ها و آداب و معتقدات زمستان*. ج ۱. تهران: امیرکبیر.
- بشرا، محمد و طاهر طاهری (۱۳۸۵). *جشن‌ها و آیین‌های مردم گیلان، آیین‌های نوروزی*. رشت: فرهنگ ایلیا.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۶). *پژوهشی در اساطیر ایران* (پاره نخست و پاره دویم). چ ۲. تهران: آگاه.
- _____ (۱۳۸۴). *ادیان آسیایی*. چ ۵. تهران: نشر چشمه.
- _____ (۱۳۸۷). *از اسطوره تا تاریخ*. گردآورنده و ویراستار ابوالقاسم اسماعیل‌پور. چ ۶. تهران: نشر چشمه.
- بیرلین، ج.ف. (۱۳۸۹). *اسطوره‌های موازی*. ترجمه عباس مخبر. چ ۲. تهران: نشر مرکز.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۲). *التفهیم*. تصحیح جلال‌الدین همایی. تهران: بابک.
- پاینده لنگرودی، محمود (۱۳۷۷). *آیین‌ها و باورداشتهای گیل و دیلم*. و ۲. چ ۲. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- چراغی، رحیم (۱۳۶۸). «عروس گل». *چیستا*. س ۶. ش ۷ و ۸ (فروردین و اردیبهشت). صص ۴۲۱-۴۲۴.
- حسن‌زاده، علیرضا (۱۳۷۲). «عروسه گولی (روایت اول)». *ماهنامه گیله‌وا*. س ۲. ش ۱۸. صص ۵-۶.
- حصوری، علی (۱۳۸۴). *سیاوشان*. چ ۲. تهران: نشر چشمه.
- روزنبرگ، دونالد (۱۳۸۰). *اسطوره‌های یونان*. ترجمه مجتبی عبدالله‌نژاد. چ ۲. مشهد: ترانه.
- شادخاطر، محمد (۱۳۸۱). «کوسه». *نویده شاهرود*. س ۱. ش ۴. صص ۶-۷.
- عباسی، هوشنگ (۱۳۷۲). «عروس گوله arusagulay عروس گل». *ماهنامه گیله‌وا*. س ۲. ش ۱۸. ص ۷.

- فریزر، جیمز جرج (۱۳۸۲). *شاخه زرین، پژوهشی در جادو و دین*. ویرایش و مقدمه رابرت فریزر. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: آگاه.
- کاسیرر، ارنست (۱۳۸۷). *فلسفه صورت‌های سمبلیک*. ج ۲: *اندیشه اسطوره‌ای*. ترجمه یدالله موقن. تهران: هرمس.
- کراسنولسکا، آنا (۱۳۸۲). *چند چهره کلیدی در اساطیر گاه‌شماری ایران*. ترجمه ژاله متحدین. تهران: ورجاوند.
- کنعانی، ابراهیم (۱۳۸۷). *بررسی تطبیقی سیر شخصیت سیاوش بر مبنای متون اساطیری، حماسی، تاریخی و فولکلوریک*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه گیلان.
- کوپ، لارنس (۱۳۸۴). *اسطوره*. ترجمه محمد دهقانی. تهران: علمی و فرهنگی.
- مظفری، محمدولی (زیر چاپ). *عروس گوله*. رشت: فرهنگ ایلیا.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۹). *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*. ج ۳. تهران: فرهنگ معاصر.

ترجمه منابع فارسی

- Abbasi, Houshang (1994). "ArusGuley". *Gilevâ*. Yr. 2.No. 18.P. 7.
- Krasnowolska, Anna (2004). *Some Key Figures of Iranian Calendar Mytholog*. ZalehMottahedin(Trans.). Tehran: Varjavand.
- Bahar, Mehrdad (1998). *Research in Myths of Iran(PažuhešidarAsâtir- e Irân)*. 2nd Ed. Tehran: Agah.
- _____ (2006). *Asian Religions (Adyân-e Âsiyâi)*. 5th Ed. Tehran: NashreCheshmeh.
- _____ (2008). *From Myth to History(AzOsture ta Tarix)*. AbolghasemEsmailpour (Ed.). 6th Ed. Tehran: NashreCheshmeh.
- Bierlein, J.F. (2011). *Parallel Myths*. Abbas Mokhber(Trans.). 2nd Ed. Tehran: NashreMarkaz.
- Birouni, Aboureyhan (1984). *Altafhim*. JalaleddinHomiei(Ed.). Tehran: Babak.
- Boshra, Mohammad and TaherTaheri (2007). *Celebrations and Rituals of Gilan's People(Jašn havaÂiinha-ye Mardom-e Gilân)*. Rasht: Farhangelliya.
- Cassirer, Ernst (2008). *The Philosophy of Symbolic Forms*. YadollahMoughen (Trans.). Tehran: Hermes.
- Cheraghi, Rahim (1990). "Arus-e Gul". *Āistâ*. Yr. 6.No. 7- 8.Pp. 421- 424.
- Elmi, Laurence (2006). *Myth*. Mohammad Dehghani (Trans.). Tehran: ElmiFarhangi.

- Anjouye, Shirazi (1974). *Celebrations, Customs and Beliefs of winter (JašnhâvaÂdâbvaMo'taqedât-e Zemestân)*. Vol. 1. Tehran: Amir Kabir.
- Frazer, James George (2004). *Goleden Bough, A Study in Magic and Religon*. KazemFirouzmand(Ed.). Tehran:Agah.
- Hasanzadeh, Ali Reza (1994). "ArusGuley". *Gilevâ*.No. 18.Pp. 5- 6.
- Hasouri, Ali (2006). *Siyâvašân*. 2ndEd. Tehran:NashreCheshmeh.
- 'IbnXalafTabrizi, M.H. (1982). *Borhân-e Qâte'*. MohammadMoin(Ed.).Tehran: AmirKabir.
- Eliade,Mircea(2006). *The Myth of the Eternal Return*. B.Sarkarati(Trans.).Tehran: Tahouri.
- Kanani,Ebrahim (2008). *A comparative study on Process of Siavash's characters Based on Mythological, Epic and Folkloric texts(Barrasi- ye Tatbiqi- ye Seyr-e Šaxsiyat-e Siyâvaš bar Mabnâ-ye Motun-e Asâtiri, Hamâsi, TârixivaFulklurik)*.M.A.DissGuilan University.
- Mozaffari, Mohammad Vali (under Publication). *ArusGule*. Rasht: Farhangelliya.
- PayandehLangroudi, Mahmoud (1999). *Rituals and Beliefs of Gil and Deylam(ÂiinhâvaBâvardâštha- ye Gil vaDeylam)*. 2ndEd. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Rosenberg, Donar (2002). *The Myths of Greece*.MojtabaAbdollahNežad(Trans.). 2ndEd. Mshhad: Taraneh.
- Schmidt, Joel (2008). *Dictionary of Myths Greece and Rom*.ShahlaBaradaranKhosrowShahi (Trans.). 2nd Ed. Tehran: Rouzbahan- FarhangeMoaser.
- Shadkhater, Mohammad (2003). "kuse". *Navid- e Šâhrud*.No. 4.Pp. 6- 7.
- Yahaghi, Mohammad Jafar (2011). *Dictionary of Persian Myths and Episodes (Farhang-e AsâtirvaDâstânvârehadarAdabiyât-e Fârsi)*. 3thEd.Tehran: FarhangeMoaser.